

گشتی بر گذشته

نوشته تهمورث آدمیت - تهران - ۱۳۶۸

- ۱ -

آقای تهمورث آدمیت اخیراً خاطرات خود را از زمانی که دبیر سفارت تا سفیر ایران در مسکو بوده‌اند منتشر کرده‌اند. رجال مهم ایران از قبیل مستوفی الممالک - مشیرالدوله - مؤتمن الملک - قوام السلطنه و ذکاء الملک فروغی نه تنها خاطراتی از خود انتشار ندادند، بلکه اکثراً اسناد و مدارک خود را هم شاید از بین برده‌اند. باین ترتیب اسرار گرانبھائی را با خود بگور بردند و اکنون مورخین در کار خود حیران مانده‌اند که اتهامات و شایعات و یا خدماتی که بآنها نسبت داده شده تا چه حدود حقیقت دارد. اگر هم چند نفری از دوستان آن سرشناسان هنوز زنده باشند - نقل قول و یا تأیید آنها باز از نظر تاریخ نویس حجت نیست، زیرا تنها مدرک کتبی است که می‌تواند بعنوان یک سند کاربرد تاریخی داشته باشد. معدودی از رجال سرشناس ایران هم که قلم در دست گرفته و خاطره نویسی کرده‌اند بدیختانه غالباً حاوی دو نکته بیش نیست، بدین معنی که یا تعریف فراوان از خود کرده‌اند، یا اینکه حاوی تنقید و مذمت از دیگران است، تا سرحد تصفیة خرده حسابهای شخصی در طول زندگی سیاسی. هیچ یک در میان آنان پیدا نشد که اعتراف کند این اشتباهات را من مرتکب شدم و این زیانها را در زندگی خود به کشور وارد آورده‌ام. چون نمی‌خواهم از جاده انصاف دور شوم، اگر اشتباه نکنم گویا تنها حسن تقی زاده بود که در دوره پانزدهم در پاسخ عباس اسکندری در مورد تجدید قرارداد نفت جنوب گفت من «آلت فعل» بودم.

به نظر مخلص یکی از خصوصیات سفیر و یا دیپلمات بطور کلی این است که زبان و قلم او عقیف باشد و نام همکاران و رؤسای قبلی خود را بزشتی نبرد. خصوصاً آنکه پشت سر کسانی که روی در نقاب خاک کشیده‌اند مطالبی بنویسیم که چون دستشان از دنیا کوتاه است قادر بدفاع از خود نیستند. مانند این عبارت آقای آدمیت

ذیل صفحه ۲۲ «... علت آن بود که این خانواده از زمان میرزا مسعود اشلقی و دوران جنگ ایران و روس وابسته به آنها بود. سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران در تذکاره ۲۱ صفحه‌ای که برای جانشین خویش سرالیس تهیه کرده و بجا گذاشته مینویسد... مرحوم میرزا نایب السلطنه بخود من گفت که میرزا مسعود سالی دوهزار دوکات از روسها پول میگيرد.»

آیا منطقی است رجال گذشته را لجن مال کنیم و گزک دست دشمنان خود دهیم که جد اعلای وزیر خارجه ایران (علیقلی خان مشاورالممالک و عاقد قرارداد ۱۹۲۱) حقوق‌بگیر و آتش بیار دولت تزاری روسیه بوده است، بقول غریبها چرا رخت چرک خود را در حضور غریبه‌ها بشوئیم. تازه این اتهام و نقل قول وزیر مختار مغرض انگلیس معلوم نیست تا چه حد پایه و اساس دارد و نمی‌تواند تنها سند متقن قرار گیرد. خصیصه دیگر یک دیپلمات اصیل آن است که از خود تعریف نکند و باصطلاح و عرف بین الملل "Modest" باشد که بتعبیر ما ایرانیها تواضع یا فروتنی است. ولی در تمام سطور خاطرات آقای تهمورس آدمیت تعریف از خود فراوان بچشم میخورد، از جمله اینکه وقتی از وزارت خارجه به‌نحوه انشاء و طرز مکاتبات و تلگرافات ایشان ایراد میگیرند و یادآور میشوند که در نامه نویسی سبک مرسوم اداری را مراعات نکنند. جناب ایشان در صفحه ۹۵ کتاب مورد بحث یادآور شده‌اند «منشآت و نوشته‌های این سفارت کبرا اعم از نامه‌ها و تلگرافات این جانب انشای فارسی به شیوه نثر عبدالحمید نصرالله منشی صاحب کلیله و سعدی و قائممقام فراهانی استادان مسلم زبان مادری ماست.....»

اولاً هرچه دقت کردم بین جملات ایشان در مکاتبات اداری و آثار جاویدان آن مشاهیر ادب پارسی مشابهتی ندیدم. حتی عنوانی که برای کتاب خود در نظر گرفته‌اند «گشتی بر گذشته» به گوش سنگین است به حدی که معلوم نیست مرحوم قائممقام مفهوم آن را دریابد.

آیا درست است که یک دیپلمات انگلیسی برای وزارت متبوع خود نامه‌ها را بسبک ویلیام شکسپیر بنویسد!

جناب سفیر سابق ایران در مسکو در این کتاب از زیبایی معماری منزل مسکونی خود و اینکه مهندس عالی‌مقامی چون مهندس سیحون نقشه آنرا کشیده و بادگیر و غیره در آن بنا کرده و شایسته پذیرائی از صدر هیئت رئیسه شوروی بوده است یاد کرده و ازین که رنود این مهمانی عصرانه را برهم زده‌اند دلخوری یافته‌اند و با چاپ

عکسهای رنگی از دولترسرای خود (صفحات ۲۵۷ و ۲۵۸) در ذیل عکسها مرقوم داشته‌اند «من نمیگویم این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی»، یا در جای دیگر گفته‌اند «در سرای مغان رفته بود و آبزده»

اولاً - خود ایشان بهتر میدانند که کلیه برنامه‌های تنظیمی مربوط به بازدید رسمی رؤسای کشورها از مدتها قبل مطالعه میشود و با در نظر گرفتن جوانب امر تهیه میگردد و ایشان بطور خیلی عادی و مانند روه و معمول بین دوستان یکرنگ خواسته‌اند رئیس جمهور شوروی را خودمانی بخانه خودشان دعوت کنند که طبیعی است مقامات مملکتی آنها برهم میزنند. ثانیاً - ممکن بود با کسب موافقت قبلی تشریفات دربار و وزارت امور خارجه (اگر روابط فی مابین آنقدر دوستانه بوده است) بطور خصوصی این پذیرائی در منزل ایشان صورت گیرد.

چون ایشان سفیر ایران در مسکو بودند، بهتر این بود از صدر کشور شوروی به سبک سنتی ایران مهمان نوازی کنند تا هم تنوعی برای آقای برژنف باشد و هم وظیفه سفیر که شناساندن فرهنگ و آداب و رسوم ملی ایرانیان است به نحوی ادا گردیده باشد. اینکه سعی داشته‌اند طوری پذیرائی کنند که صدر هیئت رئیس شوروی خود را در خانه خود احساس کند مصداقش بر بنده معلوم نشد.

در غالب صفحات کتاب اسم کوچک اشخاص را می‌آورند مانند «صادق» و یا «پریوش» دختر سرتیپ و یا «پروین» خانم، بدون نام خانوادگی را یاد کرده باشند (برای نمونه بصفحه ۷۶ مراجعه شود).

مرقوم داشته‌اند سالیان دراز با انتظار خدمت خو گرفته‌اند و در غالب مأموریتها بمرکز احضار شده‌اند «... انتظار خدمت چاشنی مستمر و مکرر دوران خدمت من در وزارت خارجه بود. نه یک بار و دوبار بلکه چندبار...» (صفحه ۱۳۵)

اما بهتر آن بود که دلائل صدور احکام انتظار خدمت خود را لاقلاً در یکی دو مورد یاد آور میشوند.

مرحوم احمد اخضر کارمند حسابدار سفارت ایران در مسکو که در این خاطرات یادی از او کرده‌اند بمن گفت روزی عبدالحسین مسعود انصاری سفیر ایران در مسکو خشمگین بسفارت آمد و میخواست سر خود را بدیوار بکوبد. وقتی علت را جویا شدم گفت امروز عصر بجهت سفارت فرانسه بمناسبت چهاردهم ژوئیه رفته بودم و دیدم آدمیت مستشار سفارت با پیراهن «اسپورت» و بدون کراوات آمده است، وقتی علت را پرسیدم گفت چون دولت فرانسه به ملت الجزائر استقلال نمیدهد خواستم بآنها دهن

کجی کرده باشم!

خود من وقتی کارمند ادارهٔ رمز وزارت امور خارجه بودم تلگرافی از ایشان کشف کردم که با طمطراقی نوشته بودند در ملاقات با خروشچف هر کاری او کرد من هم ادای او را در آوردم! او زنجیر در دست خود می‌چرخاند من هم تسبیح شاه مقصودی را میان انگشتان خود می‌غلطاندم!! (درمیان کتاب خاطرات هم باین جمله چند جا اشاره شده است)

این گونه رفتارها در سبک و روش وزارت خارجه آن روزگاران نقل مهدی پیراسته است که در فرودگاه بغداد در حضور جمعی با تبختر میگفت هنگامی که استوار نامهٔ خود را به عبدالسلام عارف رئیس جمهور وقت عراق می‌دادم مواظب بودم هر کاری که او می‌کند من هم تقلید کنم؟ از جمله او دستهای خود را پشت سر گذاشت، من نیز عیناً همین عمل را کردم و در نتیجه وسط نطق من از شدت عصبانیت اطاق را ترک کرد.

البته بر امثال سید مهدی پیراسته که با پشت هم اندازی و از راههای غیراساسی و دالانهای سیاست بازی نردبان ترقی را پیموده‌اند و دیپلمات حرفه‌ای نبوده‌اند حرجی نیست.

در صفحهٔ ۱۸۰ تحت عنوان «رسوم سفارت» از کلیله و دمنه شاهد مثال آورده‌اند «از آداب رسالت و رسوم سفارت آنستکه سخن بر حدت شمشیر رانده آید و از سر غرت ملک و نخوت پادشاهی گذارده شود. اما دریدن و دوختی در میان باشد...» ایکاش خود ایشان از این رسوم تاسی میکردند.

یکی دو نکته را هم برای تصحیح مطالب کتاب متذکر میشوم:

عباس آرام هنگام هجوم قوای روس و انگلیس به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ رئیس ادارهٔ سوم سیاسی نبود، بلکه از زبان شادروان عبدالله انتظار شنیدم که سپیلی برخلاف میل او انتظام را در آن روزها بسمت رئیس ادارهٔ سوم سیاسی منصوب کرد. و ایشان اغلب خاطرات جالبی دربارهٔ مذاکراتی که با سر ریدربولارد سفیر انگلیس و اتل وزیر مختار آلمان که شخص خشک و نظامی بود نقل می‌کرد.

ترقی آرام تنها بعلت نزدیکی با باند اتابکی و امیر خسرو افشار نبود و دلائل محکم تردیگری داشته است. سوابق خدمت او در هند را خیلی مختصر نوشته‌اند. او در زمان باقرخان عظیمی که سرکنسول ایران در بمبئی بود بسمت کارمند محلی استخدام می‌شود. آرام قبلاً کارمند حجرهٔ تجار ایرانی در بمبئی و بعد نزد ابوالحسن اصفهانی

تاجر معروف در کلکته بود. (بعد این آقای اصفهانی با قمر عظیمی دختر باقر عظیمی ازدواج و در زندگی سیاسی آرام نقشی داشتند)

مطلبی که درباره نیکلای براوین کنسول روسیه تزاری در خوی نوشته‌اند و این که پس از انقلاب اکتبر بانقلابیون پیوست و فعالیت می‌کرد که دولت ایران بمناسبت تغییر رژیم روسیه هفده شهر قفقاز را پس بگیرد و دولت وثوق الدوله زیر بار نرفت بسیار جالب بود و من در هیچ کجا نخوانده بودم و حتی نشنیده بودم و اگر براساس مدارک قطعی تاریخی باشد سند مفیدیست. جز این جواب به مجله ادبی مسکو در پاسخ برتلس در خصوص اینکه گفته بوده است نظامی شاعر آذربایجان است! و خیام شاعر تاجیک جواب دندان‌شکنی بود. تذکراتی که مربوط به تفاوت‌های دو اساسنامه انجمن‌های فرهنگی ایران و شوروی شعبه تهران و مسکو داده بودند مفید بود. جز این چند مورد هرچه تفحص کردم ندانستم چرا سفیر سابق ایران در مسکو که چند مأموریت دیگر هم به کشورها رفته بودند و ادعا دارند زبان روسی را خوب فرا گرفته‌اند - بجای تنقید از رؤسای سابق و ذکر اینکه عباس آرام وزیر خارجه موی پیشانی خود را می‌تراشید که باهوش جلوه کند و یا مسعود انصاری سرخود را می‌تراشید که از خروشف تأسی کرده باشد. آیا بهتر نبود مطالب سیاسی پشت پرده را که مربوط بروابط میان ایران و کشورهای دیگری بود و یا خصوصیات اخلاقی و کیفیات مردم شوروی و اوضاع فرهنگی و هنری و اجتماعی و اقتصادی این ملت را که همسایه دیوار بدیوار ماست و همه ما تشنه شنیدن آن هستیم می‌نوشتند؟ تا اینکه برژنف بشوخی بایشان «راهزن» می‌گفت (صفحه ۲۶۶) و برای خندیدن با یک زن زیبا نسبت حسادت به سفیر ایران داده بود.

رتال جامع علوم انسانی

نجفقلی پسیان

- ۲ -

«گشتی برگزیده» مجموعه مفید و کتاب جالبی است از خاطرات دوران بیست ساله خدمت تهمورس آدمیت در مسکو، در پست‌های گوناگون و مقامات مختلف، از کارمندی و دبیری و کارداری تا سفیر کبیری ایران در اتحاد جماهیر شوروی، نشر گیرا و روانی که در تألیف کتاب بکار گرفته شده و بقول مؤلف، نشر مکتب نصرالله منشی مؤلف کلیله و دمنه است، همراه عکسهای جالب و مطالب تازه، این اثر را بصورت جامعی در آورده است.

آدمیت بقدری در پیروی از مکتب نصرالله منشی اصرار ورزیده و علاقه نشان داده که در دوران خدمت در وزارت خارجه نیز گزارشها را برهمن سیاق تنظیم میکرده است، تا آنجا که بنوشته خودش، آوردن کلماتی چون: «مناقسه» و «عدویت» و «متعذر» و «محل» و نظایر اینها در مکاتبات رسمی، دردسرهای گوناگون برایش فراهم آورده، که حداقل آنها، انتظار خدمت بوده است.

تعمورس آدمیت، نویسنده کتاب «گشتی بر گذشته» فردی است خدمتگزار و علاقمند به ایران و سرنوشت ایرانی و بهمین جهت خواننده با اطلاع بر ماجرای «لهاک باوند» ایرانی سرشناسی که با فعالیت و پشتکار آدمیت از گرفتاری بزرگی نجات یافته و به ایران نزد خانواده‌اش بازمیگردد، بیشتر تحت تأثیر نویسنده و کارهایش که بصورت گزارش آمده، قرار میگیرد.

نویسنده این سطور، از سالها قبل افتخار آشنائی با ایشان را داشته و اغلب تعمورس آدمیت و احمد لنکرانی را در دفتر محمد علی بایار و کیل دادگستری ملاقات میکردهم. آن دوستی گذشته و سابقه مطبوعاتی و اطلاعاتی که از جهات مختلف در مسئله آذربایجان داشته و دارم، ارادتمند را بر آن میدارد که از تعمورس آدمیت تقاضا کنم در چاپ جدید کتاب خود نکات زیر را مورد توجه قرار دهند:

- کلیه زویدادها و دیدارها را با تاریخ مشخص و ذکر نام افراد عامل یا مخاطب و محل ملاقات برشته تحریر درآوردند.

- متن قراردادهای و توافقات را چه مربوط بگذشته چون قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۲۱ و ۱۹۲۷ و چه پیمان اتمی در کتاب خود نقل کنند. بخصوص با نامه‌های متبادله و توافقاتی دو طرف و آثار استراتژی آن.

- در مورد آذربایجان، در صفحه ۱۴ آمده است: «در ششم بهمن ۱۳۲۴ مجلس با ۵۱ رأی به موثمن الملک و ۵۲ رأی به قوام السلطنه رأی تمایل داد. یک رأی اضافی قوام را حبیب‌الله دری نماینده گرگان داده بود که در مقابل آن رأی، او را به مسکو مأموریت دهند...» که فاقد اعتبار و دور از واقعیت است. زیرا در جریان آن اخذ رأی دری جضور نداشت و نماینده نبود. اعتبار نامه دری نماینده درجز در تیرماه ۱۳۲۲ در مجلس رد شد و هرگز عنوان نمایندگی قانونی نیافت. آن یک رأی اضافی را رئیس مجلس به قوام داد که بحث‌های مختلفی بوجود آورد.

- اما در مورد نجات آذربایجان یا حل آن غائله تعمورس آدمیت، پس از شرح مقصلی در مراتب تدبیر و کیاست و شجاعت روحی و اقتحام اخلاقی قوام و شناختی که

در مسائل بین المللی داشته آورده است:

«... قوام هنوز در مسکو بود که قوای شوروی شروع به تخلیه ایران کرد و هنوز در مسکو بود که در رأی دولت دموکرات آذربایجان بر رؤسای ادارات آذربایجان تبدیل شدند و....»

این مطالب برپایه اطلاعات دقیق نیامده است و عجب مینماید سیاستمداری چون تهمورس آدمیت در ماجرای آذربایجان چنین بنویسد و یک فرد را ناجی بداند؟ ماهها کتاب این بنده حقیر در چاپخانه اطلاعات ماند و سرتیپ ابراهیم منشی که اینک در قید حیات است رفت و آمدی از جانب رزم آرا داشت تا چنان کنند، در سطح بالا شاه یگانه ناجی باشد و در سطح پائین نام ارفع بکلی حذف شود و جمله کارهای نظامی مدیون و مرهون فداکاریهای رزم آرا باشد و چون این هدف بطور کامل نظر تأمین نشد، خلیل عراقی و ایرج اخگر را به گردش در آذربایجان و نوشتن کتابهای تازه گماشتند...

تهمورس آدمیت نویسنده با ذوق اشاره میکند «هرشب آخر سز میز شام، قوام سخت بی قرار و نا آرام بود. رنج او را احساس میکردم...» ایشان بهتر بود خواننده را آگاه میکردند که آنهمه نا آرامی از عدم پیشرفت کارها و شکست در مذاکرات بوده است. قوام در همانروز وسیله بیات نایب نخست وزیر به مؤتمن الملک پیام میدهد کاری از پیش نرفته قصد استعفا دارد که آن مرحوم از تهران توصیه میکند که پایداری کنید و استعفا ندهید. از یادداشتهای همراهان قوام مندرج در سالنامه شماره ۳۰ دنیا - نیروهای شوروی نه تنها جرکتی برای خروج از ایران از خود نشان ندادند، بلکه در همان دوران اقامت قوام در مسکو واحد عظیمی مرکب از تانگ و پیاده و سواره نظام از مرز گذشته وارد آذربایجان شدند و روز ششم مارس مارشال ایوان با گرامیان فرمانده کل ارتش اول شوروی در ناحیه بالتیک در زمان جنگ وارد تبریز شد و فرماندهی چنین نیرویی عظیم را عهده دار شد. این پانزده تیپ پیاده و پانصد تانگ در سه ستون بطرف تهران، ترکیه، عراق جبهه گرفته مستقر شدند که شرح جزئیاتش از هدف ما بیرون است. در همین زمان قوای عظیم دیگری بفرماندهی مارشال تولبوخین از بلغارستان شرقی بصفحات جنوبی اعزام گردید تا مرزهای اروپائی ترکیه را مورد تهدید قرار دهد. استالین همانطور که از ایران نفت میخواست از ترکها نیز فارص واردهان را طلب میکرد و با ارسال یادداشتهای تهدید آمیز از ترکیه میخواست که جز اینها، اجازه دهد شوروی

پایگاههای نظامی در داردانل و بسفر داشته باشد... *

در این شرایط «برنز» وزیر امور خارجه امریکا یادداشت شدیدی برای شوروی فرستاد و ناو جنگی میسوری به بهانه آوردن اثاث سفیر ترکیه در امریکا، که فوت کرده بود، وارد دریای سیاه شد. پس از آن ترومن اولتیماتوم شدید خود را تسلیم استالین کرد و چون حریف شمالی در آنروزها فاقد بمب اتمی بود، آبرومندانه کنار آمد.

ترومن در سال ۱۹۵۲، با صراحت از ماجرای فوق پرده برداشت. او در مصاحبه مطبوعاتی که در آوریل همان سال با روزنامه‌نگاران بعمل آورد گفت:

«در ۱۹۴۶ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست وزیر شوروی فرستاده از او

تقاضا کنم که مقررات پیمان سه گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آنوقت از ایران رفت. زیرا دولت امریکا در آن موقع در وضعی قرار گرفته بود که نمیتوانست با چنین وضعی مقابله نماید»

ترومن در جواب خبرنگاران که پرسیدند آیا این اولتیماتوم منتشر شده است یا نه، جواب داد که منتشر نشده، اما متن آن در ضمن اسناد وزارت خارجه امریکا موجود است. در فردای بیانات فوق نماینده نیویورک تایمز در مصاحبه اختصاصی از ترومن سؤال کرد: پیام شما به استالین چه بود؟ ترومن جواب داد: «من پیامی به استالین فرستاده و خاطر نشان ساختم یا ارتش روس را از ایران بیرون ببرد و یا اینکه ارتش امریکا به آنجا خواهد رفت». ترومن افزود: «در آن زمان، تعدادی از ناوگان ما در خلیج فارس بودند و عده زیادی سرباز نیز در آن حوالی داشتیم. من در پیام خود به استالین خاطر نشان ساختم در صورتی که آنها ایران را تخلیه نکنند، ما اقدامات لازم را بانجام خواهیم رساند. مهمتر اینکه روز مخصوصی را تعیین کرده بودیم که میبایست آنها تا آنروز از ایران خارج شوند *»

آنچه نوشته شد، برای کسب اعتبار جهت امریکا، یا ایجاد حس حق شناسی در ایرانیان نسبت بامریکا نیست؛ زیرا امریکا اهداف تنها اصلی و اقتصادی خود را در پایان

* از گزارشهای رابرت روسو کنسول امریکا در تبریز و ستاد ارتش ایران استفاده شده است. قوام در بازگشت از مسکو همچنین در پیام نوروزی سال ۲۵ صریحاً اعلام کرد که تا آنروز توفیقی حاصل نشده است - طبق اسناد وزارتخارجه امریکا که وسیله حکیم‌اللهی ترجمه شده است بدنبال هر دیداری بین قوام و سادچیکف، کم و کیف گفتگو وسیله والاس موری و بعد هم جرج آلن بوزارتخارجه امریکا منعکس میگردد.

* مندرج در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و صفحه ۴۲۰ خاطرات خلیل ملکی

جنگ دنبال میکرد که مهمترینش دستیابی منطقه بر خلیج فارس و بهره‌برداری از منابع این کشورها از جمله ایران بود. غرض ارادتمند بیان حقایق است اگر آرزو نتوانستیم بنویسیم، امروز که در این زمینه موانعی در میان نیست، بگذارید مردم بر حقایق آگاه شوند و بگذارید دوران خودپرستی، رهبر تراشی، نابغه سازی که مخصوص کشورهای جهان سوم است سپری گردد و این دفتر رفته رفته بسته شود.

در دیداری که از آلمان شرقی داشتم، بصورت تنها روزنامه‌نگاری درآمدم که با «اریک هونکر» رهبر آلمان شرقی مصاحبه کرده بود. دیداری که نه جرئت گفتنش را یافته‌ام و نه فرصت یا رخصت نوشتنش را.

صادقانه باید نوشت که در نجات آذربایجان دولتمردان ایرانی، نظامی و غیر نظامی، مردم عادی، بخصوص اهالی و عشایر آذربایجان و کردستان همه تلاش کردند و صادقانه فداکاری نمودند؛ اما مسائل بین‌المللی را از دید اینها پوشاندن، قابل عفو نیست و بقول معروف ذنبی است لایغفر است.

آینده - در موضوع نجات آذربایجان از غائله خودمختاری پیشه‌وری و رفتن قشون روس (پیش از آن) همانطور که یاد کرده‌اند بسیاری سهم داشته‌اند و جریانهای سیاسی جهانی تأثیر عظیم داشته است ولی مسلماً مقاومت نخستین حکیم الملک و سفر قوام و اقدامات موثر و استوار و زیر کانه او و اقدامات تقی زاده و علاء در سازمان ملل متحد و شورای امنیت هر کدام جای خود را در تاریخ خواهد داشت.

پژوهشگاه ملی مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

محمد رسول دریاگشت

طلیعه کتاب گیلان

نخستین کتاب از مجموعه همه جای ایران زیر نظر گروه پژوهشگران ایران به کوشش ابراهیم اصلاح عربانی - تهران ۱۳۶۸ (۳۰۰۰ ریال)

من هم مانند همه گیلانیان با اشتیاق تمام این گزیده ۱۴۴ صفحه‌ای را که با کاغذ مرغوب (بخش عکسها با کاغذ گلاسه) و با کیفیت و طراحی مطلوب و زیبا و رنگین چاپ شده است خواندم و بررسی کردم. اغلب مطالب مطرح شده در این جزوه حول و حوش مسائل کشاورزی و جغرافیائی است. شکل و قیافه ظاهری این جزوه فریبنده که نمونه و طلایه‌ای از نخستین جلد از مجموعه همه جای ایران... است طبعاً